

ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار

وحید سنزبان پور (استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه)

مقدمه

محمدتقی بهار مشهور به ملک‌الشعرا در دوران کودکی و نوجوانی زبان و ادبیات عربی را فرا گرفت. تأثیر آشنائی او با این زبان در اشعارش کاملاً مشهود است. وی از امثال و اشعار و سخنان عربی در آثار خود، به صور گوناگون، بهره جسته است.

با تأمل در تأثیرپذیری بهار از امثال و حکم عربی، آثار آن را به صورت‌های زیر می‌توان باز شناخت:

– مضامینی که به نظر می‌رسد مستقیماً از منابع عربی گرفته شده‌اند.

– مضامینی که در آثار گویندگان پارسی‌زبان دیده می‌شود و بهار نیز آنها را در شعر خود به کار برده است.

– بخشی از اقتباس‌ها که ظاهراً به حکمت و ادب عربی تعلق دارد اما منبع آنها اندر زنامه‌های پهلوی است و احتمال دارد بهار آنها را مستقیماً از منابع پهلوی گرفته باشد.

هدف این تحقیق بررسی میزان و چگونگی تأثیر امثال و اقوال عربی در اشعار بهار است. با استقصای در حدود ۱۳ هزار بیت از سروده شاعر کوشیده‌ام تا مضامین مشترک مندرج در آنها را با ادب عربی مشخص سازم و مأخذ آنها را به دست دهم و نوع تأثیر شاعر را از این مضامین معین کنم و، در حدّ توان، سوابق آنها را در اشعار شاعران فارسی‌زبان و منابع متعلق به ایران قبل از اسلام نشان دهم.

۱. نشانه‌های آشنائی بهار با زبان عربی

از اشارات بهار در مطاوی دیوانش به اشعار عرب و استفاده او از امثال عربی معلوم می‌شود که وی با آثار بزرگ ادبیات عرب آشنا بوده است. مقدمات عربی را در ابتدا نزد پدرش و سپس در محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و صید علی خان درگزی در مدرسه نواب مشهد فرا گرفت. (آزین پور، ص ۱۲۴؛ نیز سیمعی ۱۳۸۳)

او معتقد است که آشنائی فارسی‌زبانان با زبان عربی در تقویت هویت ملی مؤثر است و خطاب به فرزند خویش می‌گوید:

ز درس پارسی و تازی احتراز مکن
که این دو قوت ملی علی‌الدوام دهد

(بهار، ص ۵۹۰)

قرآن در شعر بهار

الفاظ و مضامین قرآنی در جای جای شعر بهار پرتو افکنده و آینه انعکاس در اشعار جوانی او پرزنگ و در خدمت علایق دینی و اخلاقی بوده و در شامگاه عمرش بیشتر در خدمت تفتن ادبی و هنری قرار گرفته است. (سبزیان پور ۱۳۸۳، ص ۱۲۲-۱۲۱)

شاعر و نویسندگان عرب که بهار از آنان یا از آثارشان نام برده است

شاعر، در فصل بهار، همه را شاد و غزل‌خوان و بلبل را در حال خواندن حماسه عنتره (۵۲۵-۶۱۵م) می‌بیند (بهار، ص ۵۸۰)؛ اثر علی عبدالرسولی، از شاعران معاصر بهار، را با نوشته‌های ابن عمید (وفات: ۳۵۹ هـ)، از کاتبان مشهور عرب، وصف می‌کند (همان، ص ۶۲۱)؛ خطوط برگ‌های بنفشه را در زیبایی به خط ابن مقبله (۲۷۳-۳۲۹ هـ)، از خوشنویسان عرب، تشبیه می‌کند (همان، ص ۶۲۹)؛ در رثای جمیل صدقی الزهاوی (۱۲۸۰-۱۳۵۵ هـ)، شاعر عراقی که با او دوستی دیرینه و منقوضات ادبی داشت، قصیده‌ای می‌سراید که در آن او را با شاعران بزرگ عرب مثل اعشی (وفات: ۵۸ هـ)، اخطل (وفات: ۱۹ هـ)، لیبید (۵۶۰-۴۱ هـ)، بشار (۹۵-۱۶۸ هـ)، مروان بن ابی حفصه (۱۰۶-۱۸۲ هـ)، ابوالاسد (اواخر قرن دوم در عهد عباسی)، ابوثواس (۱۴۰-۱۹۸ هـ)، ابوتمام (۱۸۷-۲۳۰ هـ)، دعبیل (۱۴۸-۲۴۷ هـ)، ابن حمدان (شاعر و ادیب اهل بغداد معاصر معتضد عباسی)، ابن معتز (۲۴۷-۲۹۵ هـ)، متنبی (۳۰۳-۳۵۴ هـ)، ابوالعلاء (۳۶۲-۴۴۹ هـ)، ابن خازن (۲۹۵-۵۱۸ هـ)، شاعر و خطاط ایرانی الاصل، مقایسه می‌کند و می‌گوید هیچ‌کدام چون تو حق جو و وطن پرست نبودند (همان، ص ۷۱۳)؛ خود را مانند

أَبُو الْعَلَاءِ مَعْرَى در رنج و عذاب می‌بیند (همان، ص ۳۸۳)؛ چهار شاعر عرب را به چهار صفت معرفی می‌کند:

در گه رامش زُهِتَر و نَابَغَه هَنگامِ خَوفِ . گاه کینِ اَعشِيّ قيس و عَنترَه گاهِ غُضبِ

(همان، ص ۱۲۰۹)

در چاپلوسی ابنای روزگار که خنک‌ترین شعر را بهترین معرفی می‌کنند، گوید:

خوب‌تر خوانند از نظم جریر و اَعشِيّش (همان، ص ۱۲۴۵) .

داستان‌های منقول از منابع عربی

بهار موضوع قصیده «دل مادر» (همان، ص ۱۰۰۵) را - چنان‌که در آغاز آن اشاره کرده - از مجمع‌الأمثال (میدانی، ج ۱، ص ۱۳۳) و قصیده «داستان مهندس که گنج‌خانه ساخت» را بی‌آنکه از سِنِمَار نام ببرد از همان اثر (همان، ج ۱، ص ۱۵۹، ذیل جزء السِنِمَار) اقتباس کرده است. وی داستان صَخْرَ شَرِید درباره وفای مادر و همسر را - چنان‌که در آغاز آن ذکر کرده (بهار، ص ۱۰۱۰) - از عَقْد الفَرِید (ابن عبد ربه، ج ۶، ص ۳۱) و ابن خَلْكَان نقل کرده است. همچنین قصیده خود با عنوان «حکایت کسی که با پلنگ دوستی کرد و موشان را بیازرد» را از الأغانی ابوالفرج اصفهانی برگرفته که در پایان قصیده با این بیت:

بوالفرج نیز قطعه‌ای دارد و اندر آن این حدیث بگذارد

(بهار، ص ۹۰۵)

به آن اشاره دارد.

در ابیات زیر به شرح مطوّل سعد تفتازانی (۷۱۲-۵۷۹هـ)، صاحب کتاب مشهور مطوّل در علم بلاغت، اشاره کرده است.

بُود سی سال کاین بحثِ مَفْضَلِ شُدست از یاد چون شرحِ مطوّلِ

قِناعت شد ز مَلّا سَعِدِ تازی به وطواط و به شمسِ قیسِ رازی

(همان، ص ۹۹۶)

نشانه‌های دیگر انس بهار با زبان و ادبیات عرب

در وصف نابخردان و ریاکاران، سندی شاهک، رئیس انتظامات هارون الرشید که امام موسی بن جعفر را زهر خوراند، بر زهادشان پیغمبر می‌داند (بهار، ص ۳۰۰). از سَلْمی و مَعی، عرائس الشعر عرب، نام می‌برد. (همان، ص ۳۲۱)

به یکی از قصاید جنجال‌برانگیز الزهراوی به نام «جهنم» اشاره می‌کند و می‌گوید: تو در بهشتی ولی به جهنم (قصیده «جهنم») افتخار می‌کنی (همان، ص ۷۱۵). قصیده «جغد جنگ» خود را برتر از قصیده «أماصحا»ی ابن دُرَیْد (۲۲۳-۳۲۰هـ)، ادیب و شاعر و لغت‌دان عرب، می‌داند (همان، ص ۸۲۶). سلول زندان خود را بیت عاتکه^۱ می‌خواند. (همان، ص ۸۴۹). سعادت بخشی مظفرالدین شاه را به مردم به اعراب اندر حروف مُعَرَّب تشبیه می‌کند (همان، ۱۰۵). مخالفت بعضی از علما با قانون انجمن‌های ایالتی را با تعبیراتی چون لایجوز، إن و لِمَ، که در بحث و مجادله طلب به کار می‌رود، مقایسه می‌کند (همان، ص ۱۱۴). قامت کافران را در مقابل شمشیر علی^۲ چون حرف لای نفی خمیده نشان می‌دهد. (همان، ص ۱۳۸)

۲. عبارت‌ها و تعبیرات عربی در شعر بهار

عنوان‌های عربی اشعار

حکایتی را او با مَثَل النَّاسِ عَلَى سُلُوكِ مُلُوكِهِمْ («مردم به دین حاکمان خود هستند») آغاز می‌کند (همان، ص ۹۱۸). برای قصیده معروف خود به مناسبت جشن هزاره فردوسی که در سال ۱۳۱۳ سروده مَثَلُ كُلِّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَّاءِ^۲ («هر شکاری در دل گورخر است») را عنوان اختیار کرده است (همان، ص ۶۶۶). همچنین قطعه‌ای با عنوان عَزَّ مَنْ قَنَعَ («هر که قناعت کرد عزت یافت»)، (همان، ص ۱۲۵۷)، دو قصیده با عنوان‌های اِتَّقِ شَرَّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ («از بدی کسی که به او خوبی کردی بپرهیز») (همان، ص ۱۰۸۵) و حُبُّ الْوَطَنِ (همان، ص ۷۴۵)، و یک مسمط مستزاد با عنوان أَهْلًا وَ سَهْلًا (همان، ص ۱۲۸) دارد.

نقل یک بیت کامل عربی

گاه در اشعار او یک بیت کامل عربی دیده می‌شود، از جمله در مسمط «شب قدر»:

(۱) بیت عاتکه به مطلع قصیده معروف احوص انصاری (وفات: ۱۰۵ هـ)، از شاعران بزرگ غزل‌سرای عهد

اموی، اشاره دارد:

يَا بَيْتَ عَاتِكَةَ الَّذِي أَتَعَزَّلُ حَذَرَ الْعَيْدِ وَ بِهِ الْفُرَادُ مُوَكَّلُ

(الأحوص الأنصاری، ص ۱۵۲)

«ای خانه عاتکه که از ترس دشمنان از تو دوری می‌کنم در حالی که قلبم در اختیار توست».

(۲) این مَثَل هم‌مضمون است با «چون که صد آمد نود هم نزد ماست» و آن داستان سه شکارچی است که خرگوش، آهو و گورخر شکار کردند و چون شکارچی‌های اولی و دومی به شکار خود بالیدند سومی گفت: كُلُّ الصَّيْدِ... (← میدانی، ج ۲، ص ۱۴۴)

عَجَبًا لِمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ . كُلُّ نَوْمٍ عَلَيَّ الْمُحِبِّ حَرَامٌ^۳

(همان، ص ۲۷۵)

«در حیرتم از عاشق که چگونه می‌خوابد / هر خوابی بر عاشق حرام است».

در تهنیت فتح آذربایجان و پیروزی ستارخان:

فَلَسَقَ لَيْلُ الْبِرَاقِ وَ رِيحٌ وَصَلٍ تَفُوحٌ . وَ صَاحَ دَيْكُ الصَّبَاحِ فُجْمَ لِأَجْلِ الصَّبُوحِ .

(همان، ص ۱۷۳)

«شب جدایی سحر شد و نسیم وصل به مشام رسید / خروس صبحگاهی بانگ برآورد، پس برای سرکشیدن صبحی برخیز».

در قطعه «دل خودکامه»:

كُلُّ مَا فِي الدَّهْرِ عِنْدِي قَدِيرَةٌ . غَيْرَ رَكْضِ الرُّمَحِ فِي ظِلِّ الْفَرْسِ^۴

(همان، ص ۱۲۴۲)

نقل یک مصرع کامل

در قصیده «گواه سخنوری» (همان، ص ۱۰۵)، أَفْدَاحًا مِنْ حَمْرَةٍ تَلْهَبُ «کاسه‌هایی از آتش که فروزان بود»، و، در قصیده «ورزش روح» (همان، ص ۱۳۸۰)، أَلْعَلُّمُ تَاجٌ لِلْفَتَى وَالْعَقْلُ طَوْقٌ مِّنْ ذَهَبٍ «علم تاج جوانمرد و عقل گردنبد طلاست».

نقل پاره‌ای از مصرع

هَذَا لَيْسَ أَسَاءَ قَلِيلٍ (همان، ص ۳۳۲) «این بدکار را کم است»؛ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ (همان، ص ۳۳۰) «کاش با تو بودیم»؛ رُوحٌ مِّنْ سِوَاهُ فِدَاهِ (همان، ص ۴) «روح دیگران فدای او»؛ دَعَهُمْ فَهَمَّ حَاطِثُونَ (همان، ص ۱۶۵) «رهاشان کن که خطا کارند».

عبارت فارسی - عربی

در وصف نوشته‌ای ناخوانا می‌گوید: نَقَطَ لَاشِي مُرَكَّبٌ لَمْ يَبِينْ بُوَد (همان، ص ۹۹۴)، «نقطه نداشت

۳) مصرع دوم این بیت مشهور است و به شکل تضمین در آثار شاعران عرب به کار رفته از جمله در:

وَ لَكَيْفَ يَطْرُقُ طَيْفُكُمْ مَنْ لَمْ يَنْمُ إِنَّ الرُّقَاةَ عَلَيَّ الْمُحِبِّ حَرَامٌ

(تاج الملوك الأيوبي، ص ۲۴۱)

«چگونه ممکن است که شما را به خواب ببیند کسی که نخوابیده است / همانا خواب بر عاشق حرام است».

نیز ← اليازجي، ص ۶۵.

۴) این بیت با اختلافی اندک در دیوان عبدالله بن مبارک (۱۰۸-۸۱۱هـ) دیده می‌شود. ← عبدالله بن

مبارک، ص ۵۱)

و مرکب بی‌رنگ بود» در مجای دیگر، شاد زی و لآتخف (همان، ص ۱۶۱) «شاد زی و مبرس».

تعبیرات آشنای عربی

گاه تعبیرات عربی عموماً آشنا در شعر درج می‌کند:

بَحَّ بَحٌّ (همان، ص ۱۸۳)؛ دُرٌّ تَضِيدٌ، أَلْمُ وَ بَنِي وَ شِقَاءٌ (همان، ص ۴۴۱)؛ لا وَ نَعْمَ (همان، ص ۸۴۲)؛ لَوْلُوْ مَنْضُودٌ (همان، ص ۷۱۳).

تغییر در الفاظ عربی متناسب با قافیه

فَلَيْسَتْ جَبِيؤُا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقُونَ (همان، ص ۱۷۵)، «پس باید درخواست شما را اجابت کنند، اگر راستگو هستند». این تعبیر ترکیبی از چند آیه قرآن است و در آن، طبق قواعد نحوی، صادقین صورت درست است.

۳. اشکال استفاده از امثال و سخنان عربی

بهار امثال و سخنان عربی را به سه گونه در اشعار خود به کار برده است: نقل کامل مثل؛ نقل مضمون مثل با آوردن الفاظی از آن؛ نقل به مضمون مثل بدون آوردن الفاظی از آن. در این تحقیق، بیش از صد شاهد برای نقل امثال و سخنان عربی استخراج شده است که نمونه‌هایی از انواع سه‌گانه آنها ذکر می‌شود.

نوع اول، نقل کامل مثل

أَجْرُ الدَّوَاءِ الْكَمِيُّ (ابوهلال عسکری، ج ۱، ص ۹۷) «داغ کردن آخرین درمان است»

علاج ایران نبود جز اینکه صاعقه‌ایت به شعله محو کند آخِرَ الدَّوَاءِ الْكَمِيُّ

(بهار، ص ۵۸۵)

وَ كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا (میدانی، ج ۲، ص ۱۳۶)

هیكلی گشت از سخنگویان به پا گشت كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا

(همان، ص ۳۳ و ۶۶۶)

السَّبِيلُ فِي الْمَخْبِرِ مِثْلُ الْأَسَدِ (دهخدا، ص ۲۵۳)

بینم اندر تو فرهی پدر آری السَّبِيلُ ضَيْغَمٌ فِي الْمَخْبِرِ

(همان، ص ۳۵۵)

نوع دوم، نقل مضمون مثل با آوردن الفاظی از آن
مَوَاعِيْدُ عُرُقُوبِ

در بیت

دستواره نال تر بود و نگشت او را معین . . . سز به سز عرقوبی آمد وعده سالار و میر
(همان، ص: ۶۶۱)
مضمون از مثل عربی مَوَاعِيْدُ عُرُقُوبِ (میدانی، ج ۲، ص ۳۱۱)، (عرقوب نماد معتاد به
خُلف وعده است) اخذ شده است.

بسنجید با:

كَانَتْ مَوَاعِيْدُ عُرُقُوبِ لَهَا مَثَلًا وَ مَا مَوَاعِيْدُهُ إِلَّا الْأَبَاطِيلُ
(کعب بن زهیر، ص: ۶۲)
«وعده‌هایش مانند وعده‌های عرقوب بود و وعده‌هایش جز باطل نبود».
اَكَلْتُمْ تَمْرِي...

گفت خوردید جمله تمر مرا لیک عاصی شدید امر مرا . . .
(بهار، ص: ۹۰۷)

مَأْخُوذٍ اَزْ اَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ اَمْرِي (میدانی، ج ۱، ص ۷۷) («خرمایم را خوردید و از فرمانم
سزبجی کردید»)،
أَبَاةُ الضَّمِيمِ

از کی ای خواجه با اَبَاتِ الضَّمِيمِ هم ترازو و هم قدم گشتی
(بهار، ص: ۱۲۷۴)

أَنَا ابْنُ أَبَاةِ الضَّمِيمِ مِنْ آلِ مَالِكٍ وَ إِنْ مَالِكٌ كَانَتْ كِرَامَ السَّمَاعِينِ
(شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۳۷۹)

«ای فرزند آزادگان از قوم مالک / مالک از افراد بزرگ و آزاده بود».

نوع سوم، نقل مضمون مثل بدون آوردن الفاظی از آن

دز این نوع دو قسم می‌توان تشخیص داد:

— قسم اول آنکه در فرهنگ ایرانی سابقه مضمون مشترک را در اشعار و سخنان فارسی نمی‌توان
یافت، که ۴۴ شاهد برای آن یافته‌ام و چند نمونه از آن را ذکر می‌کنم:

سبابه مردم پشیمان

ناکرده گنه مُعَاقِبَتِم گویی سبابه مردم پشیمانم.

(بهار، ص ۳۲۷)

عَبْرِي بِنِي وَأَنَا الْمُعَاقِبُ فِيكُمْ فَكَأَنِّي سَائِلُ الْمُتَنَّمِ

(ابن شرف القيرواني، ص ۹۷)

«دیگری گناه کرد و من در بین شما عقوبت دیدم / گویی سبابه مردم پشیمانم».

گرگ زاده

گرگ زاده عاقبت گرگ است و بی شک از خزیست. گوسفند از گرگ چشم مهربانی داشتن

(بهار، ص ۳۱۴)

لَا تَلِدُ الذُّئْبَةُ إِلَّا الذُّئْبَةَ (ابن عبد ربیه، ج ۳، ص ۳۸)، «گرگ جز گرگ نزاید».

اصل کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ به عبارات گوناگون بیان شده است، از جمله: لَا تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ («از مار جز مارچه نزاید»)، إِنَّ الْعَصَا مِنَ الْعَصِيَّةِ («چوب بزرگ از چوب کوچک است»)، مَا بِالذَّاتِ لَا يَتَغَيَّرُ («سرشت دگرگونی نپذیرد»).

در فارسی: مار پوست من گذارد اما خوی نمی گذارد. (دهخدا، ص ۱۴۶)

عاقبت گرگ زاده بگمگم شود. گرچه با آدمی بزرگ شود

(گلستان، ص ۶۴)

مَنْ اشْتَرَعَى الذُّئْبَ فَقَدْ ظَلَمَ (میدانی، ج ۲، ص ۳۰۲)، «هرکس گرگ را حمایت کند ستم کرده است».

مضمون شبیانی کردن یا پوستین دوزی گرگ در زبان فارسی رایج است از جمله:

اگر هرگز زگرگ آید شبیانی ز تو آید وفا و مهربانی

(ویس و دامن، به نقل از دهخدا، ص ۱۴۳)

نکند جور پیشه سلطانی که نباید زگرگ چوپانی

(اسدی طوسی، به نقل از دهخدا، ص ۱۸۲۶)

آماس را از فربهی تروق ننهادن

خویش را از علی گرفته قیاس فسوق ننهاده فربهی زاماس

(بهار، ص ۸۴۸)

قَدْ اسْتَسْمِنْتَ ذَا وَرَمَ (الیوسی، ج ۳، ص ۱۷۸)، «آماس را فربهی پنداشته‌ای».

این مضمون در اشعار بسیاری از شاعران پارسی گو دیده می شود؛ نمونه آن:

بر عاقل که یافت عقل و بصر نریبی دیگر و ورم دیگر .

(سنائی، به نقل از دهخدا، ص ۴۳)

اسدی، ابن یمین، ناصر خسرو، شبستری، قآنی از شاعرانی هستند که این کنایه را در اشعار خود به کار گرفته‌اند (دهخدا، ص ۴۴) در نتیجه، با توجه به اشرافی که بهار بر شعر فارسی دارد، احتمال تقلید از شاعران ایرانی در این خصوص وجود دارد.

— قسم دوم آنکه سابقه مضمون را در آثار ایران باستان می‌توان سراغ گرفت.

شکی نیست که بسیاری از مضامین حکمی موجود در ادبیات عرب خصوصاً پس از دوره عباسی ریشه در فرهنگ ایران دارد. اما، در اثر از بین رفتن بخش اعظم متون زبان‌های ایرانی دوره میانه، تنها می‌توان سابقه معدودی امثال و حکم عربی را در متون به جا مانده از ایران پیش از اسلام یافت. مضامین این امثال و حکم را در اشعار شاعران پارسی‌گو نیز می‌توان سراغ گرفت. اما، از آنجا که بهار با زبان پهلوی آشنایی و حتی برخی از متون آن به‌ویژه شماری از آندرزنامه‌ها را به فارسی منظوم برگردانده، این احتمال نیز داده می‌شود که مضامین آنها را در اشعار خود نقل کرده باشد.

تشخیص اینکه منبع الهام بهار در هر مورد کدام یک از انواع سه‌گانه متون پهلوی، ادبیات عربی، یا اشعار شاعران پارسی‌گوی پیشین بوده دشوار است. سعی ما بر آن است که مضامین را در این هر سه نوع منبع نشان دهیم. ضمناً، برای پرهیز از افزایش بیرون از اندازه حجم مقاله، از نقل شواهد شعری پارسی خودداری و به ذکر نشانی آنها در امثال و حکم دهخدا اکتفا کردیم. شواهد مستخرج از دیوان بهار و امثال و اشعار و سخنان عربی متناظر با آنها را ذیل مضمون مشترک آنها آورديم.

توانگری واقعی

بِه حقیقت غنی کسی باشد کش ازین رفت و آمد استغناست

(بهار، ص ۷۹۳)

دوای تلخکامی بی‌نیازست به درد خود من این درمان گرفتم

(همان، ص ۷۹۲)

عُرِّ الرَّجُلِ اسْتِغْنَاؤُهُ مِنَ النَّاسِ (میدانی، ج ۲، ص ۲۸)، «عُرِّت آدمی در بی‌نیازی او از مردمان است.»

أَفَادَتْنِي الْقِنَاعَةَ كُلَّ عَزٍّ وَ هَلْ بَعِثُ أَعْرُ مِنْ الْقِنَاعَةِ

(منسوب به حضرت امیر علیه السلام؛ علی بن ابی طالب، ص ۷۶)

«قناعت به من عزت بسیار داد / آیا عزتی برتر از قناعت هست؟».

وَ إِذَا غَلَا شَيْءٌ عَلَيَّ تَرَكَتُهُ فَيَكُونُ أَرْحَصَ مَا يَكُونُ إِذَا غَلَا

(محمود الوراق، به نقل از راعب، ج ۲، ص ۴۷۰)

«وقتی چیزی برایم گران شد ترکش می‌کنم / پس در هنگام گرانی ارزان‌ترین چیز می‌شود».

از توانگران کسی درویش‌تر است که به آنچه او راست خرسند نیست... و از درویشان آن توانگر

است که به آنچه آمده است خرسند است. (مینوی خرد، ص ۴۳؛ نیز ← ایرانی، ص ۶۰، ۷۵، ۱۰۳)

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۱۷۲، ۱۱۶۷.

نجات در راستی

ز حال بنده غرض فرخا مشو نگران که راستکار بود رستگار خود دانی

(بهار، ص ۱۲۶۶)

وَ فِي الْحَلْمِ إِذْهَانٌ وَ فِي الْعَفْوِ ذُرْبَةٌ وَ فِي الصُّدْقِ مَنجَاةٌ مِنَ الشَّرِّ فَاصْذُقْ

(زهیر بن ابی سلمی، به نقل از ابن رشیق، ج ۱، ص ۲۸۲)

«در برداری مذارا و نرمش و در چشم‌پوشی شهامت و در راستی نجات از بدی است، پس راستی پیشه کن».

این بیت در دیوان زهیر نیست ولی صاحب العمده آن را به او نسبت داده است.

سَبَبُ النَّجَاةِ الصُّدْقُ (ابن مسکویه، ص ۶۸). ابن مسکویه این حکمت را به یک حکیم

ایرانی نسبت داده است.

راستگو باش تا استوار باشی. (آذرباد مهرسپندان، ص ۸۰)

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۷۷، ۱۰۵.

قضا و قدر

بر تو مقدر بُد این قضا ز خداوند کس نچرخیدست با قضای مقدر

(بهار، ص ۳۶)

ما لِلرِّجَالِ مَعَ الْقَضَاءِ مَحَالَةٌ (میدانی، ج ۲، ص ۲۸۹)، «در مقابل سرنوشت برای آدمی چاره‌ای نیست».

وَ لَا فِي الَّذِي لَمْ يَقْضِهِ اللَّهُ مَطْمَعٌ وَ لَيْسَ لِمَقْدُورٍ مِنَ الْأَمْرِ مَدْفَعٌ

(ابن جهم، به نقل از عبدالقادر رازی، ص ۳۲)

«از مقدر راه‌گریزی نیست و به چیزی که خدا نخواست امیدى نه».
با نیرو و زورمندی خرد و دانایی هم با تقدیر نمی‌توان ستیزه کرد. (مینوی خود، ص ۴۲)
در امثال و حکم بیش از ۱۵ شاهد فارسی برای این مضمون نقل شده است. (← دهخدا،
ص ۹۲)

فقر و روسیاهی

فقر و درویشی تباخت می‌کند . در دو عالم روسیاهت می‌کند
(بهار، ص ۱۰۳۴)

الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ (دهخدا، ص ۲۶۵)، «فقر روسیاهی در دو دنیاست».
كَادَ الْفَقْرُ يَكُونُ كُفْرًا (زمخشری، ج ۲، ص ۲۰۳) «فقر نزدیک است که به کفر کشد».
تهیدستی ریشه همه گناهان است. (شهزادی ۱۳۶۷، ص ۹۵)
برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۱۱۴ و ۲۶۵.

چاه‌کن ته چاه است

تو نکو می‌باش و بپذیر این مثل چاه‌کن خود را به چاه اندر نکند
(بهار، ص ۶۰۱)

وَمَنْ يَحْتَفِزْ فِي الشَّرِّ يَفُزْ لِعَيْبِهِ وَيَبْتَ وَهُوَ فِيهَا لَا مَحَالَةَ وَاقِعٌ
(دهخدا، ص ۸۱)

«هرکس برای دیگری چاه بکند/ به ناچار در آن می‌افتد».
هرکس هممالان را چاه کند خود اندر افتد. (آذرباد مهرسپندان، ص ۸۲)
برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۱۵۸ و ۶۰۶.

مارگیر به دست مار هلاک شود

دل از تناول زلفِ نگار جان نبرد چو مارگیر کز آسیبِ مار جان نبرد
(بهار، ص ۱۱۸۱)

الْحَاوِي لَا يَنْجُو مِنَ الْحَيَاتِ (میدانی، ج ۱، ص ۴۰۹)، «مارگیر از آسیب مار نمی‌رهد».
اگر تو پس افسونِ مار نیکِ دانی زود دست به مار مینه تا که بنگزدت و بر جای میروی.
(آذرباد مهرسپندان، ص ۸۲)
برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ۱۴۵.

لغزش عقل در مقابل حرص و طمع

حرص چون دمان بگشاید عقل را ببندد چشم گم شود سرچشمه چون فزون شود باران
(بهار، ص ۳۰۱)

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْمُتَقَوْلِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ (میدانی، ج ۲، ص ۱۶۲)، «بیشترین لغزش خرد در برقی طمع

روی می‌دهد».

الْهَوَى أَفْعَى الْعَقْلِ وَهُوَ جَالِبٌ كُلِّ فِتْنَةٍ (ابن مسکویه، ص ۷۵)، «هوای نفس آفت عقل و باعث هرفتنه‌ای

است».

ابن مسکویه، تحت عنوان وصیة أخری للفرس، آن را از حکم ایرانیان دانسته است.

در الأدب الصغیر (ابن مثنّع، ص ۲۴) آمده است:

وَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ الرِّوَايَةَ وَالْهَوَى مُتَعَادِيَانِ

«عاقل باید بداند که عقل و هوای نفس دشمن یکدیگرند».

برای شواهد شعری فارسی - بیش از سی شاهد - دهخدا، ص ۱۰۷۴ و بعد.

مدارا و نرمش

مکّر امتحان کردم که بهر زندگی کردن به است از تندئی و آشفنگی نرمی و آرامی
(بهار، ص ۵۵۹)

الرَّفْقُ يُنْعِنُ وَالْعُرْقُ شُوْمٌ (میدانی، ج ۱، ص ۳۰۵) «نرمش و مدارا خجسته و حماقت شوم است».

سَبَبُ طَيْبِ الْعَيْشِ مَدَارَاةُ النَّاسِ (منسوب به یک حکیم ایرانی، ابن مسکویه، ص ۶۷) «مدارای با

مردم سبب خوشگواری زندگی است».

برای شواهد شعری فارسی - دهخدا، ص ۳۲.

اجر در مقابل عمل

سعی کن که بایی بَهر ورنه سعی ناکرده اجرت نخواهد داد اوستادِ این دگان
(بهار، ص ۳۰۳)

مَنْ سَعَى رَعَى وَمَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَخْلَامَ

«هر که رود چرد و هر که خسید خواب ببندد». (آجاحظ این جمله فارسی را نقل کرده و آن را تویق

خسرو انوشیروان دانسته است. - جاحظ، ص ۱۲۸)

در مجمع‌الأمثال نیز، این مثل در بخش «امثال مؤلّد» (امثال از-اصل غیر عربی و جدید)

درج شده است. (میدانی، ج ۳، ص ۳۶۳)
برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۱۱۴-۱۲۰.

ام‌الخبائث

تن زن از نوشابه زیرا مرگ‌خیز و شرفزاست
می‌بندی نوشابه آب مرگ و معجون شر است
(بهار، ص ۷۴۸)
الْخَمْرُ مَطِيئَةٌ كُلُّ شَرٍّ (دهخدا، ص ۷۶۷) «شراب سبب همه بدی‌هاست».

عاقبت حرص و طمع

عاقبتِ آز و طمع خوارتست وقعه تیمور مبین سزسری
(بهار، ص ۶۳۷)
فِي الطَّمَعِ الْمَذَلَّةُ لِلرُّقَابِ (میدانی، ج ۲، ص ۲۴)، «طمع سبب خواری کسان است».
عَبْدُ الْمَطَامِعِ فِي ثِيَابِ مَذَلَّةٍ إِنَّ الدَّلِيلَ لَمَنْ تَعَبَّدَهُ الطَّمَعُ
(ابوالعناهیة، ص ۲۲۹)
«بنده طمع در لباس خواری است / خوار کسی است که بنده طمع شده باشد».
به آز متمایل مباش تا دیو آز تو را نفریبند و چیزهای گیتی برای تویی مزه و چیزهای مینو تباه
نشود. (مینوی خود، ص ۲۱)
برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۸۵۵ و ۱۱۰۰.

ارزش علم

گر رتبتِ والا طلبی علم طلب کن کز علم برون زیر فلک مرتبتی نیست
(بهار، ص ۱۲۱۴)
الْعِلْمُ خَيْرٌ مَا وَعَيْتَ (ابوعبید البکری، ص ۲۴۲) «دانش بهترین گردآورده توست».
مینوی خود پاسخ داد که خرد است که بهتر از همه خواسته‌ای است که در جهان است.
(مینوی خود، ص ۵۹)
در پندهای بزرگمهر آمده است: أَفْضَلُ بِنَائِلِ الشَّرَفِ لِأَهْلِهِ الْعِلْمُ وَالْأَدَبُ (قرطبی، ج ۱، ص ۱۱۰) «بالاترین جایگاه شرف دانش و ادب است».
به مردمان بهترین چیز خرد است... بزرگ‌ترین خرسندی دانایی است. (آذرباد بهر سپندان، ص ۸۲)

دانایی را تای نیست. (متون پهلوی، ص ۸۵)

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۱۸۳ و ۱۰۷۳.

انتخار به فضل نه به استخوان

نگویمت که به سُتْخَوَانِ خَاکِ خورده بناز عِظَامِ بِاَلِیْهِ کَسِی رَتَبَتِ عِصَامِ تَهْدِ
(بهار، ص ۵۹۷۰)

مضمون این بیت مقتبس است از اشعار جاهلی و عربی که مَثَلِ سایر شده است: نَفْسِ عِصَامِ سَوَدَتْ عِصَامَا (ابوسلمه، ص ۱۳۰). «نفس عصام است که عصام را سروری داده است». كُنْ عِصَامِيًّا لَا عِظَامِيًّا (میدانی، ج ۲ / ۳۳۱)، «عصامی باش نه عظامی^۵: به خود بناز نه به نیاکان خود». این مَثَل را ثعالبی در الاعجاز و الایجاز (الثعالبی (۲)، ص ۸۸)، به اسماعیل بن احمد سامانی نسبت داده است.

تعبیر عِصَامِی و عِظَامِی، که مأخوذ از مَثَلِ عربی است، در تاریخ بیهقی، اشعار ادیب صابری، مقامات حمیدی آمده است. (← دهخدا، ص ۴۶ و ۱۲۳۹)
به پیوند و تخمه بزرگ تکیه مکن، چه سرانجام اعتماد به کردار خودت باشد. (مینوی خرد، ص ۲۴)

مکافات زناکار

گفتم که زود زانیه گردد آن زن که داشت شوهر زانی

(دیوان، ص ۳۴۵)

مَنْ زَنَى زُنَى بِهٖ وَ لَوْ بِحِيطَانِ دَارِهٖ (جامع الصغیر به نقل از فروزانفر ۱۳۲۴، ص ۱۸۲) «هرکس زناکند با زن او زنا شود، هرچند در چهار دیواری خانه‌اش باشد».
پیمانت را با زن مشکن تا پیمانت شکسته نشود. (شهزادی ۱۳۶۷، ص ۹۵)

آنچه بر خود نپسندی بر دیگران میسند

برخود آنچه نپسندی آن به دیگران میسند

اینت گوهر مقصود اینت جوهر ایمان

(بهار، ص ۳۰۳)

۵) عصام از حاجبان نعمان بن منذر (۵۸۰-۶۰۲هـ)، از پادشاهان حیره، بود که با همت خود به جاه و مقام رسید. عِظَامِی به معنای وابسته و مَفْنَخِر به استخوان اجداد است. (← ابوسلمه ص ۱۳۰)

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ (منسوب به رسول اکرم، ابن منقذ، ص ۲۶۰) «کسی از شما ایمان ندارد مگر آنکه آنچه برای خود دوست دارد، برای برادر خود دوست داشته باشد».

آنچه بر خود نیک ندانی به دیگران نیک مشمار. (آذرباد مهرسپندان، ص ۷۷)

أَعْدَلُ السَّيْرِ أَنْ تَقِيَسَ النَّاسَ بِنَفْسِكَ فَلَا تَأْتِي إِلَيْهِمْ إِلَّا مَا تَرْضَىٰ أَنْ يُؤْتِي إِلَيْكَ (ابن بقیع، ۴۰)
«عادلانته‌ترین شیوه زندگی این است که مردم را با خودت مقایسه کنی پس چیزی را برای آنها نخواهی مگر آنچه که برای خودت می‌خواهی».

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۴۹ و ۱۳۶۱.

شجاعت واقعی

نیست گنداور کسی کو چیره شد بر دیو و دد هرکه بر دیو هوس چیره شود گنداور است.

(بهار، ص ۷۴۸)

أَشَجَعُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مِنَ النَّهْوَىٰ اِمْتِنَاعًا (قرطبی، ج ۱، ص ۸۰۸) «شجاع‌ترین مردم کسی است که بیشتر از همه از خواهش نفس بپرهیزد».

عدل، مایه حیات و زندگی

عدل کن عدل که گفتند حکیمان جهان مملکت بی مدد عدل نماند بر جای

(بهار، ص ۱۲۶۷)

عَدْلُ السُّلْطَانِ حَيَاةُ الرَّعِيَّةِ وَصَلَاحُ الْبَرِيَّةِ (غزوالحکم) به نقل از برازش، ص ۶۳۳۱ «عدل پادشاه مایه زندگی و مصلحت مردم است».

یاد خدا و فرار شیطان

ای ز بوی گل گریزان میل میل همچو از لاجسول عفریت ذلیل

(بهار، ص ۱۰۲۶)

ذَكَرَ اللهُ مُطَرَّدَةَ الشَّيْطَانِ (غزوالحکم)، به نقل از برازش، ص ۵۱۶۲ «یاد خداوند شیطان را می‌گریزند».

ای مردم اگر بنخواهید بر دیوان و درجان و جادوان و پریان و شر آنها غالب آید، پیوسته نام خداوند

بکتا را به زبان رانید زیرا او قادر به دفع همه اینهاست. (اوردمذیبت به نقل از شهزادی، ص ۱۶)

بازگرداندن هدیه و بخشش

داده و بخشیده نخود بازستاند کزیم
این بود رسم بزرگان این بود خوی کبار
(بهار، ص ۷۴۲)

مَنْ اسْتَرْجَعَ هَيْتَهُ فَقَدْ اسْتَحْكَمَ اللُّؤْمَ (ابن مسکویه، ص ۱۵) «هرکس هدیه خبود را پس بگیرد،
فرومایگی را قوت بخشیده است».

لجاجت

باذنفزین به لجاجت که لجاجت برداشت
پرده از کار و فرو بست رخ پُره‌نری
(بهار، ص ۲۰۷)

لَعَنَ اللهُ اللُّجَاجَ (منسوب به زبیده، همسر هارون الرشید؛ تاریخ‌گزیده، به نقل از دهخدا، ص ۱۳۶۶) «خدا
لجاجت را لعنت کند».

تَمَرَةُ اللُّجَاجَةِ الْحَيْرَةُ وَ الْهَلَكَةُ (منسوب به انوشیروان؛ ابن مسکویه، ص ۵۴) «نتیجه لجاجت
سرگردانی و هلاکت است».

مِنْ ذَخَائِرِ الشَّيْطَانِ اللُّجَاجَةُ (منسوب به بزرگمهر حکیم؛ ابن مسکویه، ص ۳۸) «لجاجت از ذخایر
شیطان است».

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۲۷۰، ۶۹۱، ۹۴۷ و ۹۴۸.

اوّل اندیشه وانگهی گفتار

گویند که نادان را عقل از عقب آید
آنکه که فرو ماند مسکین به خطر بر
(بهار، ص ۱۲۳۷)

لِسَانٌ مَنْ يَقُولُ فِي قَلْبِهِ وَ قَلْبٌ مَنْ يَجْهَلُ فِي فِيهِ (ابن الصّائغ، به نقل از عبدالقادر رازی، ص ۵۵) «زبان
عاقل در قلب او و قلب نادان در دهان اوست».

هر چه شنوی به عجله و بیهودگی مگوی ... و قبل از جواب دادن تفکر کن ... جز به اندیشه
سخن مگوی. (آذرباد مهرپندان، ص ۷۹، ۹۸)

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۳۱۴.

خوش‌نامی

دریغ آیدم زندگانی به ناز . . . که بی‌نام نیکو بپاید دراز
(بهار، ص ۱۰۷۹)

نزدیک به مضمون

ذِكْرُ الْفَتَى عُمُرُهُ الْثَانِي وَ حَاجَتُهُ مَا فَاتَهُ وَ فُضُولُ الْعَيْشِ أَشْفَالُ
(متنبی، ج ۲، ص ۲۰۴)

«نام آدمی عمر دوباره اوست و نیازش خوراک او و بقیه زندگی دردسر».

و شادایی که از هر شادایی برتر است ... نیک‌نامی و نیکوکاری است. (مینوی خود، ص ۳۵)

دوستی در سختی

یار آن باشد که روز بستگی بهر یاران بی‌قرار آید همی
ورنه هنگام گشایش مرد را. هر دمی هفتاد بار آید همی . . .
(بهار، ص ۴۶۳)

فَمَا أَكْثَرَ الْأَضْحَابِ حِينَ تَعُدُّهُمْ وَلَكِنَّهُمْ فِي النَّائِبَاتِ قَلِيلُ
(الأنبشهی، ص ۵۹)

«در شمارش دوستان چه بسیارند اما در سختی‌ها کم‌اند».

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۸۳۶.

گذشته و آینده و حال

گذشته گذشته‌ست و آینده نیست میان دو نابود یابنده چیست
دمی کاندرا آن دعوی هست تست همانست کاین لحظه در دست تست
(بهار، ص ۱۱۱۰)

أَيَّامُ الدَّهْرِ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ مَضَى لَا يَعُودُ إِلَيْكَ وَ يَوْمٌ أَنْتَ فِيهِ لَا يَدُومُ عَلَيْكَ وَ يَوْمٌ مُسْتَقْبَلٌ مَا تَذْرَى حَالَهُ.
(الأنبشهی، ج ۱، ص ۳۰). «روزگار عمر سه روز است: روزی که رفت و باز نیاید، روزی که در آنی و پایدار
نماند، و روزی که نیامده و از آن بی‌خبری».

آنچه گذشته فراموشش کن و برای آنچه نیامده است تیمار بیش مبر. (آذرباد مهرسپندان، ص ۷۷)

در روایات دینی، فرصت به ابر تشبیه و مغتنم شمردن آن توصیه شده است. تعبیر

فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ نِيز به حضرت امير عليه السلام نسبت داده شده است:

برای شواهد شعری فارسی در این مضمون ← دهخدا، ص ۱۰۱.

اتحاد و پیروزی

تیر چو یک بود شکستن توان / لیک چو شد پنج نبیند هوان

(بهار، ص ۹۵۶)

كُونُوا جَمِيعًا يَا بَنِي إِذَا اعْتَرَى / خَطْبٌ وَلَا تَسْتَفْرِقُوا أَحَادًا

تَأْبَى الْقِدَاحُ إِذَا اجْتَمَعَنْ تَكْثُرًا / وَإِذَا افْتَرَقَنْ تَكْثُرَتْ أَفْرَادًا

(اکثم بن صیفی^۶، به نقل از مجانی‌الادب، ج ۲، ص ۱۴۵)

«فرزندان من، هرگاه مشکلی پیش آید پراکنده مشوید / تیرها چون فراهم باشند شکسته نشوند و چون جدا باشند یکایک می‌شکنند».

برای شواهد شعری فارسی و شواهد عربی دیگر ← دهخدا، ص ۳۰، ۲۳۹، ۱۱۱۵ و ۲۰۴۲.

شعر واقعی

صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر / ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت

شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب / باز در دل‌ها نشیند هر کجا گوشی شنفت

(بهار، ص ۱۲۱۳)

الشُّعْرُ مَا لَمْ يَكُنْ ذِكْرِي وَ عَاطِفَةً / أَوْ حِكْمَةً فَهَوَ تَقْطِيعٌ وَ أَوْزَانٌ

(احمد شوقی، ج ۲، ص ۱۰۳۲)

«اگر شعر حکمت و احساس نباشد، تقطیع و وزن است و بس».

ذوفنون

وانکه او جمله فنون آموخت / عمر خود را به رایگان بفروخت

(بهار، ص ۸۶۱)

مَا نَاطَرْتُ ذَا فُنُونٍ إِلَّا غَلْبَتُهُ وَ مَا نَاطَرْتَنِي ذُو فَنٍّ إِلَّا وَ قَدْ غَلَبْتَنِي (منسوب به شعبی؛ به نقل از الشعالبی (۱))،

ص ۱۱۵) «هرگز با ذوفنونی مناظره نکردم مگر آنکه بر او غالب آمدم و هرگز ذوفنی با من مناظره نکرد مگر

آنکه بر من غالب آمد».

(۶) اکثم بن صیفی از علمای عرب در عصر جاهلیت بود.

ثعالبی جمله بالا را به شعبی نسبت داده است. دهخدا (ص ۸۵۵) آن را از عمر بن خطاب دانسته است. به نظر می‌رسد منبع او مرزبان‌نامه (ص ۲۴۶) بوده است. خطیب رهبر می‌نویسد که آن از ابوعلی سینا هم نقل شده است. (همان، پانوشت ص ۲۴۵)

چون خوب کم از بد فزون به ذی فن به جهان ز ذی فنون به

(ایرج میرزا، ص ۲۱۱)

از منوچهری، فرخی، انوری و صائب نیز چنین مضمونی نقل شده است. (← دهخدا،

ص ۸۵۵ و ۲۰۰۱)

پیروی مردم از حاکمان

پیرو شه گشته ز حسن سلوک خلق که آلتاس به دین ملوک

(بهار، ص ۹۶۶)

الثَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ (میدانی، ج ۲، ص ۳۵۸) «مردم بر دین پادشاهان خودند».

این سخن در الحکمة الخالدة به بهمن نسبت داده شده: اذ هُمُ (الملوک) السَّاسَةُ والرُّؤَسَاءُ وَسَائِرُ النَّاسِ اَتْبَاعٌ وَ هُمُ اِلَى اِصْلَاحِ اَنْفُسِهِمْ اَخْوَجُ، اِذْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ اِنَّمَا تَصْلُحُ بِصَلَاحِهِمْ وَ فِسَادُ النَّاسِ يَكُونُ بِفِسادِهِمْ (ابن مسکویه، ص ۶۲) «زیرا پادشاهان سیاست‌گذاران و سران‌اند و دیگر مردمان پیرو آنان. آنان بیشتر از مردم به اصلاح خود نیاز دارند؛ زیرا مردم با صلاح آنان اصلاح شوند و با فساد آنان فاسد».

برای شواهد شعری فارسی ← دهخدا، ص ۲۷۶.

آثار جوانمرد

آثار بزرگان بین اندر در و دیوار آثار جوانمرد ز کردار نشان است

(بهار، ص ۷۴۰)

طَرَفَ الْفَتَى يُثْبِتُ عَن لِسَانِهِ (میدانی، ج ۱، ص ۴۳۶) «نگاه آدمی از زبان او خبر می‌دهد».

فِعْلُ الْمَرْءِ يَدُلُّ عَلَى اَصْلِهِ (دهخدا، ص ۱۱۴۴) «کار مرد نشان‌دهنده اصل و جوهر اوست».

۴. نتیجه

بهار، در اشعار خود، از فرهنگ و ادب عربی متأثر است. این تأثیر را در نقل به عبارت یا به مضمون و هم به تلویح اشعار و سخنان و عبارات عربی، در لابه‌لای اشعار او، می‌توان ردگیری کرد.

در پاره‌ای از این مضامین، رگه‌های حکمت و اندرز ایران باستان را می‌توان دید. از آنجا که بهار با زبان پهلوی آشنا بوده، پاره‌ای از مضامین مشترک در اشعار او و ادبیات عرب چه بسا از فرهنگ ایران باستان و متون پهلوی اخذ شده باشد. در عین حال، تتبع بهار در دیوان‌های اشعار شاعران پارسی‌گو تأثیرپذیری او را از این منابع نیز قویاً محتمل می‌سازد.

منابع

- آذرباد مهرسپندان، ترجمهٔ رهام اشه و شهین سراج، مؤسسه انتشاراتی - فرهنگی فروهر، تهران ۱۳۷۹.
- آرین پوز، یحیی، از صبا تا نیما، زوار، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۲.
- الأبشیهی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبی الفتح، المستطرف فی کلّ فن مستطرف، دار الأُمم للطباعة و النشر، بیروت [بی تا].
- ابن رشیق، ابوعلی الحسن قیروانی، الممدّة فی محاسن الشعر و آدابه و نغده، حقّقه و فضّله و علّق علیه حواشیه محمد محی‌الدین عبدالحمید، دارالجمیل، ط ۵، بیروت ۱۹۸۱.
- ابن شرف القیروانی، ابو عبد الله محمد، دیوان، تحقیق حسن ذکری حسن، مکتبه کلیات الازهریه، قاهره [بی تا].
- ابن عبد ربّه، ابو عمر احمد، العقد الفرید، تحقیق عبدالمجید الترحینی، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۴.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، الحکمة الخالدة، تحقیق عبدالرحمان بدوی، مکتبه النهضة المصریة، القاهرة ۱۹۵۲.
- ابن مقفّع، عبدالله، الأدب الصغیر و الأدب الکبیر، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۰۷.
- ابن منقذ، أسامة، لباب الآداب، تحقیق أحمد محمد شاکر، مکتبه لويس سرکيس، القاهرة ۱۳۵۴ ق.
- أبو العتاهیه، دیوان، قدّم له و شرحه مجید طراد، دار الکتب العربی، الطبعة الثانية، بیروت ۱۴۱۷.
- ابو حیان توحیدی. البصائر و الذخائر، عنی بتحقیقه و التعلیق علیه ابراهیم الکیلانی، [بی تا] ۱۹۶۴.
- أبو سلمة الکوفی الضبی، الفاخر فی الامثال، تحقیق و شرح قصی حسین، دار و مکتبه الهلال، بیروت ۲۰۰۳.
- أبو عبید البکری، فصل المقال فی شرح الکتب الأمثال، تحقیق احسان عباس و عبدالمجید غابدین، دارالأمانة و مؤسسة الرسالة، ط ۳، بیروت ۱۹۸۳.
- أبو هلال العسکری، جمهرة الأمثال، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش، ط ۲، دارالجمیل، بیروت ۱۹۸۸.
- احمد شوقی، دیوان، الأعمال الشعریة الكاملة، دارالعودة، بیروت [بی تا].
- الأحوص الانصاری، دیوان، تحقیق و شرح سعدی ضناوی، دار صادر، بیروت ۱۹۹۸.
- اردشیر بن بابک، عهد اردشیر، تحقیق احسان عباس، دار صادر، بیروت ۱۹۷۶.
- أرسطو، هنر شاعری، ترجمه و جواشی فتح‌الله مجتبیائی، بنگاه نشر اندیشه، تهران ۱۳۳۷.
- ایرانی، دینشاه، اخلاق ایران باستان، سازمان انتشارات فروهر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۱.

ایرج میرزا، دیوان، کتابخانه مظفری، تهران [بی تا].

برازش، علی رضا (۱۳۷۱)، المعجم المفهرس لألفاظ غر (غریب‌الحکم و درر الکلم)، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱.

بهار، محمد تقی، دیوان، انتشارات توس، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۸.

تاج الملوک الایوبی (وفات: ۵۷۹هـ)، دیوان: تحقیق و دراسة محمد عبدالحمید سالم، هجر للطباعة و النشر و التوضیح و الاعلان، ۱۴۰۸.

الثعالبی، أبی منصور (۱)، التمثیل و المحاضرة، تحقیق و شرح قصی الحسین، دار و مكتبة الهلال، بیروت ۲۰۰۳.

— (۲) الاعجاز و الایجاز، مكتبة دار البیان، بغداد [بی تا].

الجاحظ، عمرو بن بحر، المخاض و الأضداد، الطبعة الثانية، المطبعة الجمالية، القاهرة ۱۳۳۰.

دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳.

الراغب الأصبهانی، أبی القاسم حسین بن محمد، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و أبلغاء، منشورات دارمكتبة الحياة، بیروت [بی تا].

الزمخشري، أبی القاسم جازالله محمد بن عمر، المستقصى فی أمثال العرب، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۸.

سبزیان پور، و حید (۱۳۸۳) «مطالعة مورد پژوهانه در تأثیر قرآن در ادبیات فارسی»، مقالات و بررسی‌ها (مجله علمی و پژوهشی)، سال سی و هفتم، دفتر ۱/۷۵، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۹۵-۱۲۳.

سمعی (گیلانی)، احمد (۱۳۸۳)، «بهار»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ص ۸۶-۹۲.

شرح ابن عقیل، به کوشش محمد محی‌الدین عبدالحمید، انتشارات ناصر خسرو، تهران [بی تا].

شهرزادی، موبد رستم (۱۳۶۷)، جهان بینی زرتشتی، سازمان انتشارات فروهر، تهران.

عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر، امثال و حکم، ترجمه و تصحیح و توضیح فیروز حریری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۸.

عبدالله بن مبارک، دیوان، جمع و تحقیق و دراسة مجاهد مصطفی بهجت، دارالوفاء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹.

علی بن ابی الطالب، دیوان، شرح یوسف فرحات، دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۱۱.

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۴۴)، احادیث منوی، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

القرطبی، الامام أبی یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالزبیر النمیری، بهجة المجالس و أنس المجالس و شحد الذاهن و الهاجس، تحقیق محمد مرسی الخولی، مراجعة عبدالقادر القط، دارالمصرية للتألیف و الترجمة، بیروت، بلا تاریخ.

کعب بن زهیر، دیوان، حقیقه و شرحه و قدّم له الأستاذ علی فاعور، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۷.

گلستان، مصلح‌الدین سعدی، به کوشش خلیل خطیب زهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۸.

المتنبی، دیوان، شرح عبدالرحمان برقوی، دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۰۷.

متون پهلوی، گزارش سعید تعریان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران ۱۳۷۱.

مجانى الأدب فى حدائق العرب، لويس شيخو، دارالمشرق، بیروت [بی تا].

- مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپخانه خرمی، تهران ۱۳۶۳.
- میدانی، ابوالفضل، مجمع الامثال، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ۱۹۵۵.
- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، ویرایش سوم، نشر توس، تهران ۱۳۷۹.
- الیازجی، وردة، حدیقة الورد، دار مارون عبود، [بی‌جا] ۱۹۸۴.
- الیوسی، حسن، زهر الأکم فی الأمثال و الحکم، تحقیق محمد حجی و محمد أخضر، دارالثقافة، دارالبيضاء ۱۹۸۱.

